Linguistic Research in the Holy Quran
Vol. 16, No. 1, 2027
Research Paper

A Macro-Conceptualization of the Metaphor "Political Polarization of the Hypocrisy Current" in the Quran from a Cognitive Linguistics Perspective

Ezzat Molla Ebrahimi*, Mohadese Hozan

professor, Department of Arabic Language and Literature, Tehran University, Tehran, Iran
Ph.D. Arabic Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran

Abstract

Cognitive science, or the experimental study of the mind, is an interdisciplinary field that investigates conceptual systems. Metaphor, as redefined in cognitive science, is considered a fundamental component of human thinking and perception. It also serves as a valuable tool for understanding how abstract concepts are conceptualized. One of the fundamental topics in cognitive linguistics, introduced by Mark Johnson and George Lakoff, is conceptual metaphor. In conceptual metaphor, one conceptual domain is understood and perceived based on another domain. To comprehend and express abstract and intangible concepts, conceptual metaphor explains mappings drawn from various levels of human experience. Accordingly, a macro-metaphor is a type of conceptual metaphor that is not explicitly present in the surface structure of the text but rather appears conceptually throughout the text and shapes its underlying mental structure. In fact, it is this macro-metaphor that gives coherence to all the micro-metaphors used in the text and unifies them around a central theme. The macro-metaphor of the "political polarization of the hypocrisy current" in the Quran is also an abstract concept that has been conceptualized through various source domains. The aim of this study is to systematically explain and analyze the macro-metaphor of the political polarization of Abdullah ibn Ubay—the leader of the hypocrites in early Islam—in the Holy Quran, and to enable a deeper understanding of its various conceptual aspects. The research findings indicate two key points. First, within the macro-metaphor of the "political polarization of the hypocrisy current," money—as the most important source of power—carries negative consequences, including economic sanctions, threats, intimidation, insults, humiliation, deception, control, and domination. Second, various source domains, drawn from the pluralistic conceptual system of human beings, structure this macro-metaphor.

Keywords: Macro-Metaphor, Linguistics, Political Polarization, Hypocrisy, Abdullah bin Abi.

This is an open access article under the CC- BY 4.0 License (Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License).

https://doi.org/10.22108/nrgs.2026.146400.2082

پژوهش‌های زبانشناختی قرآن
سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی (۳۲)، ۱۴۰۶
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۲
صص:۲۲-۱

مقاله پژوهشی

مفهوم‌سازی کلان استعارهٔ «دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق» در قرآن با تکیه بر رویکرد زبان‌شناسی شناختی (موردپژوهی عبدالله ابن أبی)

عزت ملاابراهیمی* [۱]، **محدثه حوزان** [۲]

۱- استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
mebrahim@ut.ac.ir
۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
mohadese.hozan@ut.ac.ir

چکیده

علوم شناختی یا مطالعات تجربی ذهن حوزهٔ معنایی جدیدی است که نظام‌های مفهومی را مطالعه می‌کند. استعاره، با مفهوم جدید خود در علوم شناختی، به عنوان جزء اساسی تفکر و ادراک بشر محسوب می‌شود و ابزاری مناسب برای درک چگونگی مفهوم‌سازی مفاهیم انتزاعی با تبیین نگاشت‌هایی از همهٔ سطوح زندگی به شمار می‌رود. بر این اساس، کلان‌استعاره نوعی استعارهٔ مفهومی است که در روساخت متن حضور ندارد، بلکه در سراسر متن به شکل مفهومی نمود پیدا می‌کند و ساختار ذهنی متن را تشکیل می‌دهد. در واقع، این کلان‌استعاره است که به تمامی خُرده استعاره‌های استفاده‌شده در متن انسجام می‌بخشد و آنها را حول یک محور ثابت گرد می‌آورد. کلان‌استعارهٔ «دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق» در قرآن نیز مفهومی انتزاعی است که توسط حوزه‌های عینی متفاوتی مفهوم‌سازی شده است. هدف از پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی تدوین شده است، تبیین نظام‌مندی کلان‌استعارهٔ دوقطبی‌سازی سیاسی عبدالله‌ابن‌ابی در قرآن کریم و امکان درک جنبه‌های مختلف مفهومی آن است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در کلان‌استعارهٔ «دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق»، پول به عنوان مهم‌ترین منبع قدرت و تحریم اقتصادی، تهدید، ارعاب، توهین، تحقیر، دروغ، کنترل و سلطه به عنوان حوزه‌های مبدأ، نظام مفهومی چندگرایانهٔ انسان از کلان‌استعارهٔ دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق را ساخت‌بندی می‌کنند.

واژگان کلیدی: کلان‌استعاره، زبان‌شناسی، دوقطبی‌سازی سیاسی، نفاق، عبدالله بن أبی.

۱- طرح مسأله

رهیافت زبان‌شناسی شناختی در اوایل دهۀ ۱۹۷۰ در مقابل رویکردهای صوری زبان شکل گرفت. این مکتب جدید ریشه در ظهور علوم شناختی مدرن در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دارد (اونز و گرین، ۱۳۹۸، ص۱۱). زبان‌شناسی شناختی رویکردی است که بر اساس آن، می‌توان با مطالعهٔ زبان به ماهیت و ساختار افکار و آرای ذهن انسان بر اساس تجربیات او از جهان، نحوهٔ درک و

الگوهای مفهوم‌سازی پی برد (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳، ص٦). استعاره، در علوم شناختی، مفهومی جدید پیدا کرده است. لیکاف و جانسون[1] برای اولین بار مطرح کردند که «استعاره مختص به زبان عادی انسان نیست، بلکه در اندیشه و رفتار او نیز نمود می‌یابد. در واقع، نظام مفهومی متداولی که انسان در قالب آن می‌اندیشد و عمل می‌کند، اساساً از ماهیتی استعاری برخوردار است» (۱۳۹٦، ص۲۱). بنابراین، معنای استعاره در علوم شناختی گسترده‌تر شد و به عنوان وسیله‌ای برای درک بشر از طریق ایجاد نگاشت‌های مفهومی بین حوزه‌های مفهومی به کار رفت. از آنجا که تعابیر قرآنی «مفهوم‌سازی‌هایی خاص از موقعیت‌هایی است که با بافت و سیاق آیات تناسب دارد» (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص۱۹۱)، مفهوم‌سازی‌های قرآن از موقعیت‌های مختلف، با نگاشت‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی میان فضاهای مادی و غیرمادی صورت می‌گیرد. چه، «قرآن شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته از استعاره‌های مفهومی است و استعاری‌بودن ساختار قرآن، زبان استعاری‌اش را می‌آفریند» (قائمی‌نیا، ۱۳۹۷، ص۱۷۰). قرآن برای مفهوم‌سازیِ مفهوم انتزاعی دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق از استعاره استفاده می‌کند و با استفاده از مبادی عینی، مفهوم انتزاعی دوقطبی‌سازی را ساخت‌بندی می‌کند. تبیین استعاره‌ها در حوزهٔ سیاست از اهمیت بیشتری برخوردار است. چه، باورهای سیاسی در قالب کلان‌استعاره‌های مفهومی شکل می‌گیرند.

افزون بر این، تحلیل‌های نظام‌مند استعاره‌های مفهومی در قرآن می‌تواند راهکارهایی جدید برای دریافت آنها به دست دهد. «عبدالله بن أبی بن سلول، از قبیلهٔ خزرج و از انصار مدینه بود که رئیس منافقان صدر اسلام به شمار می‌رفت» (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج٤، ص۱۳). محور سورهٔ منافقون افشاگری نفاق اجتماعی عبدالله بن ابی است. وی در جامعهٔ نوپای اسلامی به ایجاد دوقطبی‌سازی سیاسی اقدام می‌کرد؛ دوقطبی‌سازی میان مهاجران و انصار (منافقون/۷–۸)، دوقطبی‌سازی میان مسلمانان و یهودیان (حشر/۱۱) و دوقطبی‌سازی میان مسلمانان در جنگ احد (آل‌عمران/۱٦۷–۱٦۸) فقط نمونه‌هایی از اقدامات توطئه‌آمیز او هستند که در قرآن به آنها تصریح شده است. از این رو، نگارندگان در جستار حاضر نخست، آیات متضمن قول عبدالله بن أبی در جریان‌های دوقطبی‌سازی‌های سیاسی را به عنوان داده‌های پژوهش استخراج کرده و سپس، به طور مختصر جریان‌های نفاق در صدر اسلام را توضیح داده‌اند. آنگاه، نگاشت‌های مفهومی استنباط‌شده از حوزه‌های عینی برای مفهوم‌سازی حوزهٔ انتزاعی دوقطبی‌سازی را در این داده‌ها تبیین کرده‌اند.

پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

– عبدالله بن أبی چگونه از ابزار زبان برای دست‌یابی به اندیشهٔ دوقطبی‌سازی سیاسی استفاده کرده است؟

– در کلان‌استعارهٔ دوقطبی سازی، تناظرها/نگاشت‌های مفهومی بین حوزهٔ مبدأ و حوزهٔ مقصد چگونه صورت می‌گیرد؟

۲– پیشینهٔ پژوهش

بررسی دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق در قرآن کریم از نظر استعارهٔ مفهومی تا کنون مورد توجه پژوهشگران نبوده است؛ حال آنکه پژوهش‌های ارزنده‌ای دربارهٔ استعاره‌های مفهومی این کتاب مقدس تدوین شده‌اند که به برخی از آنها در این مجال اشاره می‌شود:

– مرتضی قائمی و اختر ذوالفقاری (۱۳۹۵) در مقالهٔ «بررسی استعاره‌های شناختی در حوزهٔ زندگی دنیوی و اخروی در زبان قرآن؛ «استعارهٔ عام مقصود مقصد است»»، با رویکرد زبان‌شناختی، یکی از کلان‌استعاره‌های قرآنی را تبیین کرده‌اند. این استعاره از نگاشت‌های اصلی عبارت‌های قرآنی دربارهٔ دنیا و آخرت به شمار می‌آید.

– امیر بنی‌عصار (۱۳۹۷) در مقالهٔ «نقش استعارهٔ

[1] Lakoff & Johnson

مفهومی در فهم آیات با تطبیق استعارهٔ «زندگی تجارت است»»، دریافته است که در گسترهٔ کاربست استعاری زبان قرآن، استعارهٔ «زندگی تجارت است» الگویی مناسب برای به تصویر کشیدن حقیقت زندگی انسان و نقش زمینه‌ساز استعاره در فهم معانی پیچیدهٔ قرآن است.

– عالیه کرد زعفرانلو و فائقه ابراهیم‌پور (۱۳۹۸) در مقالهٔ «بررسی طرحواره‌های تصویری جانسون در آیات توصیف‌کنندهٔ دوزخ و بهشت در چارچوب معناشناختی شناختی»، طرحواره‌های تصویری حجمی و حرکتی و قدرتی مطرح‌شده توسط جانسون در آیات توصیف‌کنندهٔ دوزخ و بهشت را تبیین کرده‌اند. گسترهٔ پژوهش آنان طرحواره‌های تصویری موجود در سه سورهٔ واقعه، انسان و الرحمن و تمامی آیاتی بوده است که در آنها الفاظ «جَنَّة، فردوس، روضة، عدن، دارالسلام، جهنّم، جحیم، نار، سقر و سعیر» به کار رفته‌اند.

– علی اسودی و سمیه مدیری (۱۴۰۰) در مقالهٔ «بررسی طرحواره‌های تصویری قرآن کریم بر اساس نظریهٔ جانسون؛ مطالعهٔ موردی سورهٔ صافات»، به این نتیجه رسیده‌اند که طرحواره‌های تصویری، در راستای درک بهتر مفاهیم غیرتجربی، همچون بهشت، جهنم، کفر، ایمان و مانند آن ایجاد شده‌اند.

– عزت ملاابراهیمی و آیت حق‌دوست (۱۴۰۳) در مقالهٔ «مفهوم‌سازی کلان استعارهٔ «استدلال به مثابهٔ جنگ» در فرهنگ قرآن کریم»، این کلان‌استعاره را در آیات احتجاجی قرآن کریم ذیل دو مجموعهٔ «نمحاجّه» و «جهاد» مفهوم‌سازی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که در زنجیرهٔ استعاری زبانِ جنگ قرآن، آنچه با عناصر این قلمرو ارتباط دارد، مانند حمله، ضدحمله، عقب‌نشینی، شکست، تسلیم و مانند آن، همگی در قلمرو مفهوم استدلال و احتجاج قرآنی انعکاس یافته‌اند.

از جست‌وجوهای انجام‌شده دانسته شد که استعاره‌های مفهومی دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق در قرآن، با محوریت آیات مربوط به عبدالله بن أبی، در نوع خود پژوهشی جدید و از ظر اهمیت استعاره‌ها در حوزهٔ سیاست با پنهان‌سازی واقعیت‌های تنزل‌دهنده درخور توجه است.

۳- مبانی نظری پژوهش

صاحب‌نظران در کتاب *فلسفهٔ جسمانی*، سه نتیجه را به عنوان یافته‌های عمدهٔ علوم شناختی و استعاره‌های مفهومی برشمرده‌اند که این یافته‌ها سلطهٔ بیش از دو هزار سال اندیشهٔ فلسفی کلاسیک غرب بر جنبه‌های خرد و استدلال را به چالش می‌کشد. آنها معتقد هستند «ذهن اساساً جسمانی، اندیشه عمدتاً ناآگاهانه و مفاهیم انتزاعی غالباً استعاری هستند» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۹). در این نگرش، عموماً خرد (ذهن) جسمانی در مقابل خرد ناجسمانی فلسفهٔ کلاسیک غرب قرار می‌گیرد و این پدیده را ناشی از ماهیت مغز انسان، جسم انسان و تجربهٔ جسمانی آن می‌دانند. در این رهیافت، «ساختارهای نورونی و شناختی که توانایی حسی–حرکتی را برای انسان فراهم می‌کنند، توانایی خلق نظام‌های مفهومی و روش‌های استدلال را نیز به او می‌دهند» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۰). لیکاف و جانسون وجود ناآگاه شناختی را واقعیتی بنیادی برای تمامی مفاهیم علوم شناختی می‌دانند و معتقد هستند «انسان نمی‌تواند هوشیاری مستقیم و آگاهانه‌ای نسبت به بخش عمده‌ای از آنچه که در ذهن او می‌گذرد داشته باشد» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۲). آنان استعارهٔ اولیه[1] از دیدگاه مدل‌سازی نورونی را این‌گونه بیان می‌کنند:

تجارب و قضاوت‌های ذهنی به گونه‌ای با تجربه‌های حسی–حرکتی انسان در کنش‌های روزمره هم‌بسته می‌شوند که از طریق شبکه‌های نورونی به یکدیگر پیوند می‌خورند. استعارهٔ اولیه فعال‌سازی این ارتباط‌های نورونی است که در آن استنباط حسی–حرکتی امکان مفهوم‌سازی تجارب و قضاوت‌های ذهنی را پیدا می‌کند. استعاره‌های مفهومی امکان استفاده از استنباط حسی–

[1] primary metaphor

حرکتی را برای مفهوم‌سازی انتزاعی و خرد فراهم می‌آورند (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۳، ج۲، ص۳۵۰).

استعارهٔ اولیه به عنوان نگاشت مفهومی میان‌حوزه‌ای از حوزهٔ مبدأ (حسی–حرکتی) به حوزهٔ هدف (حوزهٔ تجربهٔ ذهنی) اجتناب‌ناپذیر است. به عبارت دیگر، استعاره‌های مفهومی از یک حوزهٔ مبدأ[1]، یک حوزهٔ هدف[2] و یک مجموعه نگاشت[3] میان آنها تشکیل شده‌اند. حوزه‌های مبدأ عینی‌تر و حوزه‌های هدف انتزاعی‌تر هستند. در زبان‌شناسی شناختی، استعاره به صورت فهم یک حوزهٔ مفهومی برحسب حوزهٔ مفهومی دیگر تعریف می‌شود. یک راه کوتاه برای درک این دیدگاه از استعاره به این صورت است که حوزهٔ مفهومی «الف»، حوزهٔ مفهومی «ب» است که استعارهٔ مفهومی نامیده می‌شود. در واقع، استعارهٔ مفهومی از دو حوزهٔ مفهومی تشکیل شده است که در آن یک حوزه برحسب دیگری فهمیده می‌شود:

حوزهٔ مفهومی خود یک سازمان منسجم از تجربه است. حوزهٔ مفهومی که انسان برای فهم حوزهٔ مفهومی دیگر، عبارت‌های استعاری را از آن استخراج می‌کند، حوزهٔ مبدأ نامیده می‌شود و حوزهٔ مفهومی که به این ترتیب فهمیده می‌شود، حوزهٔ هدف است. حوزهٔ هدف همان حوزه‌ای است که انسان تلاش می‌کند آن را به کمک حوزهٔ مبدأ بفهمد (کوچش، ۱۳۹۵، صص۲۰–۲۱).

در الگوی لیکاف و جانسون، سه نوع استعارهٔ مفهومی معرفی شده‌اند که عبارت‌اند از: استعارهٔ ساختی[4]، استعارهٔ هستی‌شناختی[5]، استعارهٔ جهتی[6].

استعارهٔ ساختی، استعاره‌ای است که بر اساس آن، «مفهومی به صورت استعاری در ارتباط با مفهومی دیگر ساخت‌بندی می‌شود. این نوع استعاره‌ها بر مبنای پیوندهای نظام‌مند موجود در تجربیات انسان شکل می‌گیرند» (لاینز، ۱۳۸۳، ص۳۵). استعارهٔ هستی‌شناختی، استعاره‌ای است که بر اساس آن، تجربهٔ انسان از اشیاء و مواد مادی، مبنایی را برای فهم در اختیار انسان قرار می‌دهد. تجربیات انسان در ارتباط با اشیای مادی و به ویژه بدن انسان، مبنای شکل‌گیری استعاره‌های هستی‌شناختی هستند. در این رویکرد، «زبان نه تنها نقش اولی خود را از دست می‌دهد و نقش ثانوی می‌گیرد، بلکه شباهت هستی‌شناختی میان عناصر دو حوزه در قامت نقش اول در کار است» (قائمی‌نیا، ۱۳۹۷، ص٤٩). در استعاره‌های هستی‌شناختی، مفاهیم انتزاعی بر مبنای اشیاء، مواد و حجم دریافت می‌شوند:

حوزهٔ مقصد با توجه به برداشتی کلی از مفهوم حوزهٔ مبدأ به ساخت استعارهٔ مفهومی وارد می‌شود. در استعاره‌های ساختاری جزئیات زیادی از حوزهٔ شناختی مبدأ به کار گرفته می‌شود تا مفهومی در حوزهٔ مقصد شکل بگیرد. ولی در استعاره‌های هستی‌شناختی، اطلاعاتی محدود و کلی از حوزهٔ شناختی مبدأ به کار گرفته می‌شود تا مفهومی در حوزهٔ مقصد شکل بگیرد (افراشی، ۱۳۹۷، ص۵۵).

استعارهٔ جهتی، استعاره‌ای است که:

کل یک نظام از مفاهیم را در ارتباط با یک نظام دیگر سازمان‌بندی می‌کند. بیشتر این استعاره‌ها با جهت‌های فضایی، مانند بالا/پایین، درون/بیرون، جلو/عقب، دور/نزدیک، عمیق/کم‌عمق و مرکز/حاشیه در ارتباط هستند. استعاره‌های جهتی مفهوم جهت فضایی را برای انسان ارائه می‌دهند. بنابراین، تجربیات بنیادین انسان از جهت‌های فضایی سبب شکل‌گیری استعاره‌های جهتی می‌شود (لیکاف و جانسون، ۱۳۹٦، صص۳۷–۱۲۷).

برای مثال، عبارت «بیشتر بالاست» نمونه‌ای از این نوع استعاره است:

انسان در تجربیات روزمرهٔ خود به طور مداوم با مواردی روبه‌رو می‌شود که در آنها افزایش یک ماده (برای مثال، ریختن آب بیشتر در یک لیوان) موجب افزایش ارتفاع آن ماده (برای مثال، سطح آب در لیوان) می‌شود. این موضوع

[1] source domain
[2] target domain
[3] Mapping
[4] structural metaphor
[5] ontological metaphor
[6] orientational metaphor

مبنای تجربی قوی‌ای برای استعارهٔ پایهٔ «بیشتر بالاست» به انسان می‌دهد (Lakoff & Turner, 1989, p. 83).

٤- داده‌های اصلی پژوهش

در این بخش، پس از بیان مفهوم دوقطبی‌سازی، نگاشت‌های حاصل از گزاره‌های دارای ظرفیت استعاری تبیین و تحلیل می‌شوند.

٤-١- مفهوم دوقطبی‌سازی

برای واژهٔ «ق ط ب» در کتاب‌های لغت معانی مختلفی بیان شده‌اند. فراهیدی آن را «ستاره‌ای کوچک، سفیدرنگ و شبیه سنگ آسیا می‌داند که میان دو ستارهٔ جدی و فرقدین قرار گرفته است و از جای خود حرکت نمی‌کند» (١٤٠٩ق، ج٥، ص١٠٧). ابن سیده، معنای قَطَب را به معنای جَمَع آورده است (١٤٢١ق، ج٦، ص٢٨٨). این نظر توسط عبدالله بن صاحب تأیید شده که عبارت قَطَب القوم را به معنای اجتماع قوم دانسته است (١٤١٤ق، ج٥، ص٣٣١). ابن فارس نیز بیان می‌کند قطب در اصل لغت، دلالت بر اجتماع دارد (١٤٠٤ق، ج٥، ص١٠٥).

این واژه در اصطلاح هیئت، برای اشاره به «محل برخورد محور عالم است با کرهٔ سماوی که این معنا در علوم مختلفی همچون فیزیک و هندسه، دارای اصطلاحات متفاوتی است» (دهخدا، ١٣٧٧، ص١٧٦٢٨). از مفهوم عینی واژهٔ قطب برای درک مفاهیم انتزاعی‌تری همچون قطب سیاسی به منظور اشاره به مراکز قدرت استفاده می‌شود.

از معانی لغوی قطب دانسته می‌شود که این واژه بر مفهوم مرکزی محور و ملاک دلالت دارد. همین مفهوم مرکزی است که در معنای ستاره‌ای که ملاک تشخیص ناحیه‌ای جغرافیایی است، یا استوانهٔ فلزی آسیاب که سنگ بالا بر گِرد آن می‌چرخد یا بزرگ قوم که مدار کار بر شانهٔ او استوار است، توسعه می‌یابد. این مفهوم از استنباط فضایی انسان از مفاهیم روابط فضایی تعریف می‌شود. طرحوارهٔ تصویری اولیهٔ مرکز/حاشیه از نظام روابط فضایی انسان این مفهوم را تعریف می‌کند.

در مجموع، قطب به نقطه‌ای اشاره دارد که در آن نیروها، منابع یا افکار به طور متمرکز گِرد هم آمده‌اند. در دوقطبی‌سازی، مفهوم قطب به دو بخش متضاد و متمرکز تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، دوقطبی‌سازی مفهومی است که از ترکیب دو واژهٔ «دوقطبی» به معنای دو مرکز و دو محور و نیز واژهٔ «سازی» به معنای فرایند یا ایجاد کنش به وجود می‌آید. این واژه به فرایند تقسیم یا تفکیک یک پدیده به دو بخش اشاره دارد. در اجتماع و سیاست نیز، دوقطبی‌سازی بر فرایندی دلالت دارد که در آن جوامع یا گروه‌ها به دو بخش با نظرات و گرایش‌هایی کاملاً مخالف تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی می‌تواند به دلیل مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا ایدئولوژیکی باشد. در این فرایند، افراد یا گروه‌ها به گونه‌ای گِرد هم می‌آیند که یکی از قطب‌ها به یک سویه و دیگری به سویهٔ متضاد تعلق دارد. عمدتاً دوقطبی‌سازی سیاسی در جوامعی رخ می‌دهد که احزاب یا گروه‌های سیاسی به دو بخش بزرگ تقسیم می‌شوند. دوقطبی‌ساز شخص یا نیرویی است که در تلاش است تا یک مسأله، موقعیت یا گروه را به دو بخش کاملاً مخالف تقسیم کند. این افراد معمولاً از تفاوت‌های موجود بین گروه‌ها، ایده‌ها یا ارزش‌ها بهره می‌برند تا اقشار مختلف جامعه را مقابل همدیگر قرار دهند.

عبدالله بن أبی معروف‌ترین دوقطبی‌ساز جریان نفاق در صدر اسلام به شمار می‌رود که به عنوان شخصیت سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار مدینه، از موقعیت اجتماعی ممتازی برخوردار است. با اسلام‌آوردن بیشتر مردم مدینه و ورود نبی گرامی اسلام به آن شهر، عبدالله سعی داشت با تظاهرکردن به اسلام، موقعیت سیاسی و اجتماعی خود را حفظ کند (نک: ابن هشام، ١٣٨٣ق، ج٢، ص٣٦٩؛ ابن عبد البر، ١٤١٢ق، ج٣، صص٩٤٠- ٩٤١؛ طبری، ١٣٥٦، ج٢، ص٣٣١). قدرت و نفوذ جریان پرشتاب اسلامی به قدری

عظیم بود که او نمی‌توانست مستقیماً با آن به مقابله برخیزد؛ از این رو، با تقویت و برجسته‌سازی تفاوت‌ها و نادیده‌گرفتن نقاط اشتراک، از قدرت و موقعیت خود در برابر پیامبر اکرم و جریان پیشروی اسلام استفادهٔ نادرست می‌کرد.

۲-٤- تناظرها/ نگاشت‌های دوقطبی‌سازی

عبارت‌هایی همچون «دوقطبی‌سازی جنگ است»، «باید در برابر مخالفان پیروز شد» یا «این، یک جنگ ایدئولوژیکی است»، نشان می‌دهند برای ساخت مفهوم دوقطبی‌سازی، از اصطلاحات مربوط به جنگ استفاده می‌شود. در واقع، دوقطبی‌سازی فرایندی است که کنش‌گران آن برای رسیدن به اهداف مدنظر خود از ابزارهایی نادرست همچون تهدید، ارعاب، توهین، تحقیر، طفره‌رفتن، چاپلوسی و غیره، بهره می‌برند. این استعاره‌ها، با دادن فضای تقابلی، دو طرف را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهند و باعث می‌شوند تا سیاست‌ورزان و مردم دو قطب متضاد را نه به عنوان مجموعه‌ای از ایده‌ها، بلکه به عنوان نیروهایی در حال نبرد با یکدیگر تشکیل دهند. این امر نه فقط تضادها را تقویت می‌کند، بلکه مانع درک پیچیدگی‌های اجتماعی و سیاسی می‌شود و فضای گفت‌وگو را به فضای تقابلی و جدل‌آمیز بدل می‌کند.

قرآن کریم استعاره‌های شناختی مختلفی را دربارهٔ دوقطبی‌سازی سیاسی جریان نفاق به کار گرفته است که در آنها با استفاده از مفاهیمی خاص به مفهوم دوقطبی‌سازی ساختار می‌دهد. آیاتی در قرآن آمده‌اند که اتفاق نظر بیشتری در میان مفسران دربارهٔ نزول آنها دربارهٔ عبدالله بن أبی وجود دارد. برای مثال، خداوند در سورهٔ منافقون به جریان دوقطبی‌سازی عبدالله در میان مهاجران و انصار اشاره می‌کند و از گفتارهای تفرقه‌افکنانهٔ او و جریان نفاق قوم بنی مصطلق سخن می‌گوید: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (منافقون/۷). «اینها همان مردم بدخواهند که می‌گویند بر اصحاب رسول انفاق مال مکنید تا از گردش پراکنده شوند در صورتی که خدا را گنج‌های زمین و آسمان‌ها است لکن منافقان درک آن نمی‌کنند». ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (منافقون/۸). «آنها (پنهانی) می‌گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم البته باید (یهودیان) اربابان عزت و ثروت مسلمانان ذلیل را از شهر بیرون کنند و حال آنکه عزت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است و لیکن منافقان از این معنی آگاه نیستند». علامه طباطبایی به نقل از *مجمع‌البیان* دربارهٔ سبب نزول این آیات گفته است که پیامبر اسلام با قبیلهٔ بنی مصطلق در مکانی که به آن «مریسیع» می‌گفتند، قتال کرد و قبیلهٔ بنی مصطلق را شکست داد. در همین اثنا، آب‌رسان انصار از یک طرف و اجیر عمر بن خطاب از طرف دیگر به کنار چاه آب آمدند تا آب بردارند. این دو، به خاطر اینکه دلوشان به هم پیچید، به جان همدیگر افتادند. آب‌رسان انصار از گروه انصار و اجیر عمر از مهاجران مدینه کمک خواستند. مردی از میان مهاجران به کمک اجیر عمر آمد. ماجرای درگیری به گوش عبدالله بن أبی رسید. وی در حالی که خشمگین بود، به خویشاوندان خود، از جمله زید بن أرقم گفت: «مهاجران از دیاری دیگر به شهر ما آمده‌اند، حالا می‌خواهند ما را از خانه و کاشانهٔ خود بیرون کنند و با ما در شهر خودمان زورآزمایی می‌کنند. آگاه باشید به خدا سوگند اگر به مدینه برگشتیم تکلیفمان را با آنها یک‌سره خواهیم کرد. در این هنگام، آنکه عزیزتر است ذلیل‌تر را بیرون می‌کند». سپس، عبدالله رو به حاضران کرد و گفت: «شما خود مسبب این امر بوده‌اید، مهاجران را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با ایشان تقسیم کردید. پس امروز مزدش را به شما می‌دهند. به خدا قسم اگر پسماندهٔ غذایتان را به مهاجران نمی‌دادید، امروز سوار گردنتان نمی‌شدند. گرسنگی مجبورشان

می‌کرد تا از شهر شما خارج و به عشایر و دوستان خود ملحق شوند». جوان نورسی به نام زید بن أرقم در میان حاضران بود. وی به نزد پیامبر اکرم (ص) رفت و ماجرای درگیری لفظی میان مهاجران و انصار را برای رسول خدا تعریف کرد. پیامبر (ص) شخصی را فرستاد تا عبداللّه بن أبی را حاضر کند. آنگاه فرمود: «این خبرها چیست که از ناحیهٔ تو به من می‌رسد؟» عبدالله در جواب گفت: «سوگند به خدایی که کتاب را بر تو نازل کرده است، هیچ یک از این حرف‌ها را من نگفته‌ام. زید به شما دروغ می‌گوید». در این هنگام، فردی از میان انصار برخاست و گفت: «یا رسول‌اللّه (ص)، عبدالله ریش‌سفید و بزرگ ماست. شما چگونه سخنان یکی از جوانان انصار را دربارهٔ او می‌پذیرید. ممکن است این جوان اشتباه کرده باشد و سخنان عبداللّه را به‌درستی نفهمیده باشد». پیامبر، عبداللّه بن أبی را معذور داشت و زید از طرف انصار مورد ملامت قرار گرفت. زید بن أرقم در ادامه نقل می‌کند: «پس از آنکه رسول خدا (ص) به مدینه رسید من از شدت اندوه خانه‌نشین شدم، تا آنکه سورهٔ منافقون در تصدیق من و تکذیب عبداللّه بن أبی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج۱۹، صص۴۷۶-۴۸۲؛ امامی و مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، صص۴۵۴-۴۵۷).

اولین نکته‌ای که در آیات بیان‌شده از سورهٔ منافقون جلب نظر می‌کند، کاربرد اسلوب شرط است که از دو حرف «إن» و «لو» برای این منظور استفاده شده است. در اسلوب شرط، جواب بر پایهٔ شرط بنا می‌شود؛ به اعتبار آنکه مسبب است و شرط سبب آن دانسته می‌شود. منافقان در این بخش از آیات، در استدلال‌های خود معمولاً با استفاده از اسلوب شرط، امری را مترتب بر امری دیگر می‌دانستند. این قابلیت، از طریق گردآوری دو یا چند فضا، به خلق مفاهیم بدیع می‌انجامد. «خداوند متعال با خلق فضاسازی ذهنی و جهت حاضرساختن فضای واقعی در ذهن مخاطب فضای معکوس آن را با حرف «لو» به تصویر می‌کشد» (قائمی و یوسفی، ۱۴۰۲، ص۲۴۴).

بارزترین معنای قول در عبارت «یَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا» «دلالت‌کردن بر چیزی است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص۶۸۸). یکی از وجوه تکرار وجه زبانی واژهٔ قول در آیهٔ بالا دلالت سخن جریان نفاق بر امری غیر از معنای لفظی آن است که حمل بر دوقطبی‌سازی می‌شود. افزون بر آن، تکرار واژهٔ قول به بارزکردن نقش زبان در رسیدن به اهداف دوقطبی‌سازی اشاره دارد. به منظور بررسی استعاره‌های مفهومی این آیات، نخست باید ریشهٔ کلمات «لا تُنْفِقُوا» و «یَنْفَضُّوا» را بررسی کرد و دریافت که چگونه مفهوم دوقطبی‌سازی از این دو واژه ساخت‌بندی می‌شود. در *مجمع‌البیان*، واژهٔ «نفق» «به معنای خروج آمده است؛ به دلیل اینکه منافق از ایمان خارج می‌شود و به سوی کفر حرکت می‌کند» (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج۴، ص۴۵۷). در *مفردات*، راغب واژهٔ «فضّ» به معنای شکستن و پراکنده‌کردن است که از آن مفهوم پراکنده‌شدن قوم را به استعاره گرفته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص۶۳۸). فراهیدی «فضّ» را در مفهوم اجتماع به کار برده است (۱۴۰۹ق، ج۷، ص۱۳). از بررسی معانی لغوی این واژه‌ها می‌توان تناظرها/ نگاشت‌هایی را برای مفهوم دوقطبی‌سازی استخراج کرد که در ادامه بیان می‌شوند.

– **دوقطبی‌سازی، پراکنده‌کردن است:** واژهٔ قطب با جمع‌شدن و جمع‌کردن ارتباط پنهانی دارد. این واژه، به عنوان مرکز تجمع یا تمرکز، به قطب‌ها یا مراکزی اشاره دارد که به طور نمادین و عملی، تجمعی از فعالیت‌ها، منابع و نیروهای انسانی را نشان می‌دهند. این واژه، به عنوان مرکز جذب یا هم‌گرایی، به نقاطی اطلاق می‌شود که عناصری مختلف همچون افراد، منابع و انرژی‌ها به آن سو جذب می‌شوند. این مفاهیم از معنای جغرافیایی قطب به طور استعاری گسترش یافته‌اند که نشان‌دهندهٔ تمرکز و هم‌گرایی در سطح‌های مختلف است. واژهٔ قطب، به عنوان نتیجهٔ فرایند جمع‌کردن یا گردآوری، به نقطه‌ای اشاره دارد که در آن، به نوعی به وسیلهٔ فرایندهای مختلف، جمع‌آوری رخ می‌دهد. این جمع‌آوری و متمرکزکردن

باعث شکل‌گیری قطب‌ها می‌شود و قطب‌ها به نقاطی تبدیل می‌شوند که در آنها همه چیز تمرکز پیدا می‌کند. با وجود این، واژهٔ قطب در کنار پسوند «ساز» به معنای ایجادکننده، با در نظر گرفتن عامل ایجادکنندهٔ قطب، با معنای جمع‌آوری‌کننده و گردآوری‌کننده تناسب بیشتری دارد. پس، می‌توان گفت دوقطبی‌سازی فرایند یا کنش ایجادکردن دو قطب با دو مرکز متضاد از یک قطب با یک مرکزیت است. این استعاره در قرآن با استعاره‌هایی دیگر مانند «عزت/ذلت» یا «بالا/پایین»، هم‌نشین می‌شود و شبکه‌ای از نگاشت‌ها را می‌سازد.

عبدالله بن أبی در آیهٔ ﴿يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا﴾ (منافقون/۷) به انصار می‌گوید: «به مهاجرین انفاق نکنید تا پراکنده شوند». قبل از توجه به وسیله‌ای (عدم انفاق) که برای رسیدن به هدف پراکنده‌کردن، از آن استفاده می‌کند، چگونگی مفهوم‌سازی دوقطبی‌سازی توسط پراکنده‌شدن مورد توجه قرار می‌گیرد؛ به این معنا که درک انسان از دوقطبی‌سازی و شیوهٔ وقوع آن ریشه در دانش و تجربهٔ انسان از پراکندگی دارد. در این صورت، اگر عامل در آن لحاظ شود، نگاشت «دوقطبی‌سازی پراکنده‌کردن است» شکل می‌گیرد و اگر عامل در آن لحاظ نشود و فرایند دوقطبی‌سازی مدنظر باشد، مفهوم «دوقطبی‌سازی پراکنده‌شدن است» تداعی می‌شود.

در آیهٔ مورد بحث، عبدالله بن أبی که مخالف انفاق به افراد مؤمن مهاجر است، مسلمانان به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی (مهاجر) که از پیامبر حمایت می‌کنند و نیازمند کمک مالی هستند و گروهی (انصار) که به کمک مالی نیاز ندارند و گاه مطیع پیامبر و گاه مطیع عبدالله بن أبی هستند. عبدالله از افراد هم‌سو با خود، می‌خواهد تا حامیان پیامبر را از نظر مالی در تنگنا قرار دهند؛ به طوری که جریان دوقطبی‌سازی به ضرر یک عدّه (پیامبر و یارانش) و در مقابل به نفع عدّه‌ای دیگر (عبدالله بن أبی و حامیانش) پیش برود. از این رو، در آیهٔ بالا، دو قطب مخالف سیاسی یا اجتماعی ترسیم شده‌اند که جریان نفاق می‌کوشد با پراکنده‌کردن اجتماع مسلمانان، این دو گروه را در تقابل با یکدیگر قرار دهد.

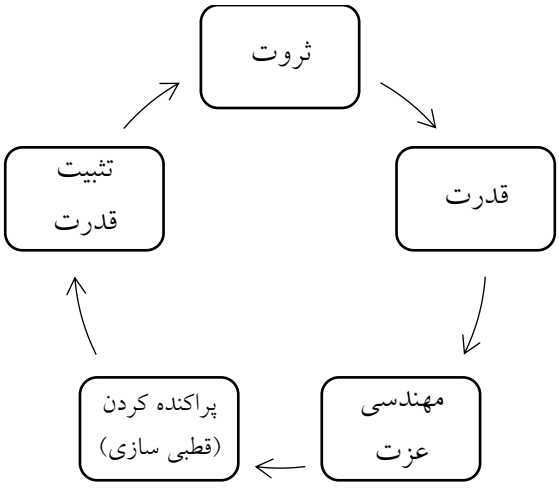
– **دوقطبی‌سازی، پول است:** نگاشت «پول منبع مادی است»، در نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، حاصل تلقی این اندیشه است که «پول به عنوان نوعی منبع مالی است، می‌توان آن را به‌دقت اندازه‌گیری کرد، برای هر واحد آن، ارزشی تعیین کرد و تا رسیدن به هدف نهایی به‌تدریج از آن بهره برد» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۶، ص۱۲۳). در استعارهٔ مفهومی، هر مفهومی که دربارهٔ آن استدلال می‌شود، می‌تواند در قالب حوزه‌های مبدأ تفسیر شود:

حوزه‌های استعاری مبدأ همواره جنبه‌هایی مختلف از فرایندهای مورد استدلال خود را، پنهان یا برجسته می‌کنند. از این رو، زبان استعاری اثری عظیم بر درک انسان از واقعیت زندگی دارد. هرچه بیشتر از تصویرسازی استعاری در زبان استفاده شود، این استعاره بیشتر در ذهن افراد نقش می‌بندد. در نتیجه، آن استعاره راه اصلی افراد برای درک آن موضوع خواهد بود و به درک مشترک «غیرقابل تردید» و «ذاتاً برحق» افراد از آن موضوع تبدیل می‌شود. در این صورت، جنبه‌های پنهان نه فقط به طور لحظه‌ای نادیده گرفته می‌شوند، بلکه با لحاظ شناختی، به عنوان بخشی از دستگاه مفهومی افراد تضعیف و فراموش می‌شوند. این بخشی از قدرت استعاره در زبان و استدلال سیاسی است؛ استعاره‌هایی که بر یک گفتمان تسلط دارند و تعیین می‌کنند که گوینده و شنونده باید چگونه فکر کنند یا به چه چیزهایی فکر نکنند. در واقع، استعاره‌ها می‌توانند واقعیت‌های سیاسی را در ذهن افراد ایجاد کنند، در حالی که حتی متوجه آن نباشند (لیکاف و وهلینگ، ۱۴۰۲، صص۲۷-۲۹).

پس، جنبه‌ای از مفهوم دوقطبی‌سازی که در این نگاشت، امکان درک مفهوم دوقطبی‌سازی را فراهم می‌آورد، آشکارسازی یکی از ابزارهای قدرت، کنترل قدرت و انتقال قدرت، با نگاشت «پول قدرت می‌آورد»، مقارن است. این نگاشت از مفاهیم مالی (پول) و رابطهٔ آن

با قدرت برای ساختاردهی به فرایند سیاسی پیچیدهٔ دوقطبی‌سازی استفاده می‌کند. در ساختارهای اجتماعی، پول به یک منبع قدرت، کنترل و نفوذ تبدیل می‌شود و به عنوان ابزار مالی برای تضعیف یا تقویت قطب‌های اجتماعی یا سیاسی عمل می‌کند. کسانی که منابع مالی بیشتری دارند، خود را در موضع قدرت قرار می‌دهند و بر اساس تفاوت‌های اقتصادی، منابع مالی را به گونه‌ای توزیع می‌کنند که موجب ایجاد یا تقویت شکاف‌های اجتماعی و سیاسی و شکل‌گیری دو قطب مخالف می‌شود. در این صورت، با تقویت یکی از دو طرف قطب‌بندی و در موضع ضعف قراردادن گروه‌هایی که دسترسی محدودی به منابع مالی دارند، بر وضعیت سیاسی و اجتماعی آن سیستم تأثیر می‌گذارند. در نتیجه، منافقانی که مانع تحقق کُنش انفاق می‌شوند، عملاً برای تقویت قطب مخالف و دامن‌زدن به ایجاد دوقطبی‌سازی تلاش می‌کنند. از آنجا که در نگاشت دوقطبی‌سازی تحریم اقتصادی نیز نهفته است، می‌توان بین عدم انفاق و تحریم اقتصادی هم‌بستگی برقرار کرد. به این سبب، عبداللّه بن أبی می‌کوشد تا با در تنگنا قراردادن حامیان پیامبر (ص)، میان مهاجران و انصار شکاف اجتماعی و سیاسی ایجاد کند یا دست‌کم از این طریق، شکاف‌های موجود را تشدید کند.

چنانچه در نمودار ۱ قابل مشاهده‌است، از مجموع ابزارهایی که عبدالله ابن ابی برای ایجاد دوقطبی‌سازی سیاسی در این دو آیه استفاده کرده است، می‌توان به مدلی چرخه‌ای دست یافت. ثروت امکان دسترسی به ابزارهای نفوذ و افزایش ظرفیت اعمال قدرت را فراهم می‌کند. قدرت با شکل‌دهی و جهت‌دهی و کنترل ادراک عمومی، امکان ساخت یا مهندسی عزت اجتماعی را می‌دهد. اگر عزت مبتنی بر فضیلت نباشد (عزت تصنعی و نمایشی)، برای بقای خود به قطبی‌سازی متوسل می‌شود. قطبی‌سازی انسجام اجتماعی را کاهش می‌دهد و قدرت را تثبیت می‌کند. تثبیت قدرت امکان انباشت بیشتر ثروت را فراهم می‌آورد.



نمودار ۱- شبکهٔ حاصل از نگاشت‌های آیات ۷ و ۸ سورهٔ منافقون

از سیاق آیهٔ ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ فهمیده می‌شود رجوع در لغت به معنای «بازگشت به نقطه‌ای است که کار از آنجا شروع شده است» (راغب اصفهانی، ۱٤۱۲ق، ص۳٤۲). با وجود این، در عبارت «رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَه»، مفاهیم روابط فضایی اولیه نهفته‌اند که از تجربهٔ فضایی انسان نشئت می‌گیرند. به اعتقاد ناقدان، «مفاهیم روابط فضایی در نظام مفهومی انسان قرار دارند و همان چیزی هستند که به فضای

اطراف ما معنا و مفهوم می‌بخشند. ساختار داخلی روابط فضایی اولیه متشکل از یک طرحوارهٔ تصویری، یک نیم‌رخ و یک ساختار متحرک/ثابت است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۳، ج۱، صص۵۹-۶۰). از آنجا که **طرحواره‌های تصویری به عنوان** یکی از مؤلفه‌های اصلی حوزهٔ نگاشت «در تجربیات بدنی انسان ریشه دارند و شامل طرحواره‌های جهت‌دار مانند درون/بیرون، جلو/پشت، داخل/خارج، جزء/کل و طرحوارهٔ «مسیر» می‌شوند» (Ungerer & Schmid, 1996, p. 119)، طرحوارهٔ تصویری مناسب با معنای رجوع به شهر از طرحوارهٔ مبدأ مسیر هدف تشکیل شده است. نیم‌رخ یا برجسته‌سازی و ساختار متحرک/ثابت در این طرحوارهٔ تصویری همان مفهومی است که از عبارت «رَجَعْنا» با حرف اضافهٔ «إلی» دریافت می‌شود. در نتیجه، هدف را برجسته و آن را به صورت جسمی ثابت که حرکت نسبت به آن اتفاق می‌افتد، مشخص می‌کند. همچنین، مفهوم «يُخْرِجَنَّ» که با حرف اضافهٔ «مِنْ» بیان شده است، مبدأبودن «مَدِينَه» را برجسته‌تر می‌کند، زیرا حرکت نسبت به آنجا صورت می‌گیرد. عبداللّه بن أبی از صفت عزیزتر و ذلیل‌تر در قالب مفاهیم استعاره‌ای ساختار/رویداد جسم استفاده کرده است؛ گویا این صفت را به عنوان جسمی در نظر گرفته که می‌توان آن را خارج کرد. به این ترتیب، در این استعاره، علیت (اخراج‌کردن)، انتقال عزت (اثر) به عبداللّه بن أبی (موجودیت متأثر) است. به این سبب، خداوند در ادامهٔ آیه صراحتاً تحقق عزت‌مندی را منحصر در ذات مقدس الهی، پیامبر و مؤمنان می‌داند.

– **دوقطبی‌سازی، قدرت است:** این نگاشت چگونگی مفهوم‌سازی دوقطبی‌سازی به واسطهٔ جنگ را بیان می‌کند و منجر به این می‌شود که عبداللّه بن أبی با به کار بردن عبارت «لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ»، از ابزارهای کلامی غیرمنصفانه و نامطلوبی همچون تهدید، ارعاب، اعمال زور، توهین، تحقیر و به چالش کشیدن قدرت، استفاده کرده است تا مواضع و قلمروی خود را تثبیت یا از آنها دفاع کند. به این ترتیب، هر کدام از نگاشت‌های «دوقطبی‌سازی تهدید است»، «دوقطبی‌سازی ارعاب است»، «دوقطبی‌سازی قدرت است»، «دوقطبی‌سازی توهین است»، «دوقطبی‌سازی تحقیر است» و «دوقطبی‌سازی به چالش کشیدن قدرت است»، از آیهٔ «لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ» دریافت می‌شوند. چه، هر کدام به حوزه‌های مبدأ مختلفی اشاره دارند که با آشکارسازی جنبه‌ای از مفهوم دوقطبی‌سازی، به توصیف مفصل و دقیق آن منجر می‌شوند. افزون بر آن، در نگاشت «دوقطبی‌سازی قدرت است»، اعمال زور و نیروی فیزیکی در دو واژهٔ «لَيُخْرِجَنَّ» و «ٱلْأَعَزُّ» بین آن دو و قدرت هم‌بستگی ایجاد می‌کند. بر این اساس، هدف از ایجاد دوقطبی‌سازی ممکن است دست‌یابی به قدرت باشد. از این رو، عبداللّه بن أبی با ایجاد هم‌بستگی و تشدید قطب‌بندی در سیستم اجتماعی شهر مدینه، می‌کوشد تا روندهای اقتدارگرایانه یا تمرکز قدرت را برای خود تقویت یا تثبیت کند.

استعاره‌های مفهومی دوقطبی‌سازی عبدالله بن أبی میان مسلمانان در ماجرای جنگ احد نیز نمایان و در سورهٔ آل عمران بیان شده‌اند؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ * الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (آل‌عمران/۱۶۷-۱۶۸). «تا نیز معلوم شود حال آنهایی که در دین نفاق و دورویی کردند و چون به آنها گفته شد بیایید در راه خدا جهاد و یا دفاع کنید، عذر آوردند که اگر ما به فنون جنگی دانا بودیم از شما تبعیت نموده و به کارزار می‌آمدیم اینان با آنکه دعوی مسلمانی دارند به کفر نزدیک‌ترند تا به ایمان، با زبان چیزی را اظهار کنند که در دل خلاف آن را پنهان داشته‌اند و خدا بر آنچه پنهان می‌دارند آگاه‌تر از خود آنها است* آن کسانی که در جنگ با سپاه اسلام همراهی نکردند و گفتند اگر خویشان و

برادران ما نیز سخن ما را شنیده و به جنگ احد نرفته بودند کشته نمی‌شدند، ای پیغمبر! به چنین مردم (منافق) بگو پس شما که برای حفظ حیات دیگران چاره توانید کرد مرگ را از جان خود دور کنید اگر راست می‌گویید». سبب برپاشدن جنگ احد این بود که کفار قریش پس از برگشتن از جنگ بدر، به سبب خسارت‌هایی که در آن جنگ دیده بودند، تصمیم به انتقام گرفتند. در نتیجه، وقتی از مکه بیرون می‌آمدند، سه هزار نظامی سواره و دو هزار پیاده داشتند. وقتی خبر لشکرکشی کفار قریش به پیامبر اکرم (ص) رسید، اصحاب خود را جمع کرد. عبداللّه بن أبی عرضه داشت: «یا رسول‌اللّه از مدینه بیرون مرو تا دشمن به داخل شهر بیاید و ما در کوچه و پس‌کوچه‌ها بر آنها حمله‌ور شویم، خانه‌های خود را سنگر کنیم، افراد ضعیف، زنان و بردگان هم نیروی ما می‌شوند و در سر هر کوچه و بر بالای بام‌ها عرصه را بر دشمن تنگ می‌کنند». سعد بن عباده و چند نفر دیگر از قبیلهٔ اوس به پا خاستند و عرضه داشتند: «یا رسول‌اللّه آن روز که ما مشرک بودیم احدی از عرب به ما طمع نبست. چگونه امروز طمع ببندد با اینکه تو در میان ما هستی؟ به خدا سوگند هرگز پیشنهاد عبداللّه را نمی‌پذیریم و آرام نمی‌گیریم تا آنکه به سوی دشمن برویم و با آنان کارزار کنیم. چرا که اگر کسی از ما کشته شود، شهید است و اگر زنده بماند در راه خدا جهاد کرده است». پیامبر رأی سعد را پذیرفت و با چند نفر از اصحاب خود از مدینه بیرون رفت تا محلی مناسب را برای جنگ تدارک بیند. در این جنگ، عبداللّه بن أبی از یاری رسول خدا سر باز زد و جماعتی از قبیلهٔ خزرج نیز از رأی او پیروی کردند (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج٤، صص۱۳-۲۲).

از آنجا که معنای علم در لغت درک حقیقت اشیاء است (راغب اصفهانی، ١٤١٢ق، ص٥٨٠) و اتّباع نیز به معنای پیروی از راه و روش دیگران و فرمانبرداری از آنهاست (راغب اصفهانی، ١٤١٢ق، ص١٦٢)، در آیهٔ «قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ»، مهارت در جنگیدن و تبعیت به معنای وابستگی یا پیروی از قدرت یا اقتدار خارجی در حالی مطرح می‌شود که عبداللّه بن أبی از توانمندی خود در جنگ آگاه است، اما تصمیم می‌گیرد در این شرایط خاص، به دلیل ترس از عواقب پیروزی مسلمان، با هدف دوقطبی‌سازی میان مسلمانان و کفار، قدرت یا توانمندی خود را به نمایش نگذارد و از اقدام واقعی در جایی که به نظر می‌رسد قادر به تغییر یا اقدام است، خودداری کند؛ چه، می‌پندارد استفاده از قدرتش در این موقعیت خاص، او را از اهدافش دور می‌کند. اینجاست که دست‌کاری واقعیت به عنوان یک راهبرد برای پنهان‌کردن انگیزه‌ها مطرح می‌شود. از این رو، او دروغ را به ابزاری تبدیل می‌کند و این امکان را می‌یابد تا در عین حفظ موقعیت خود، با ایجاد تقابل‌های جعلی در ذهن دیگران (یا جنگ در داخل شهر یا تن دادن به شکست)، ارائهٔ گزینه‌های غیرواقعی یا تقسیم‌بندی میان وضعیت‌های متضاد، از تبعیت‌کردن از یک مقام یا سیستم خاص امتناع بورزد. بنابراین، عبدالله بن أبی وضعیت‌های متضاد از «توانایی» و «تبعیت» را به گونه‌ای ایجاد می‌کند تا بتواند از مسئولیت یا انتظارات اجتماعی فرار کند و از چهار وضعیت متصور برای «توانایی» و «تبعیت»، یعنی «توانایی جنگ و تبعیت»، «عدم توانایی جنگ و تبعیت»، «توانایی جنگ و عدم تبعیت» و «عدم توانایی جنگ و عدم تبعیت»، اطلاعات را به گونه‌ای گزینش کند که بیش از همه، عدم تبعیت پنهان شود. در نتیجه، با فرافکنی، مسئولیت تبعیت‌نکردن را به ناتوانی در انجام کار نسبت می‌دهد. در نتیجه، دروغ‌پردازی وی به گونه‌ای طرح می‌شود که انگار فقط در صورت نداشتن توانایی برای مقابله، می‌تواند تصمیم بگیرد که از کسی تبعیت نکند. این دروغ، در ظاهر، یک رابطهٔ منطقی میان توانایی جنگیدن و تبعیت ایجاد می‌کند که در حقیقت موجودیت ندارد.

– **دوقطبی‌سازی، دروغ است:** در سخن عبدالله بن أبی که می‌گفت: «اگر جنگیدن می‌دانستیم، از شما تبعیت می‌کردیم»، حرف «لو» به دلیل امتناع شرط دلالت بر امتناع جواب دارد؛ یعنی با ندانستن مهارت‌های جنگیدن، تبعیت

هم منتفی می‌شود. حال آنکه عبداللّه بن أبی به‌خوبی از جنگیدن و شیوه‌های جنگ‌آوری آگاه بود و توان جنگیدن داشت. از این رو، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾. عبداللّه بن أبی بر این اساس، از استنباط‌های مربوط به حوزهٔ مبدأ دروغ (پنهان‌کردن حقیقت توانمندی) برای استنباط‌های مربوط به حوزهٔ مقصد دوقطبی‌سازی (پنهان‌کردن انگیزه‌ها) بهره می‌جوید و صورت‌های استدلال مربوط به حوزهٔ مبدأ را برای استدلال دربارهٔ حوزهٔ مقصد به کار می‌برد تا از این طریق بتواند استنباط‌های مربوط به حوزهٔ مبدأ را بر استنباط‌های مربوط به حوزهٔ مقصد بنگارد و مفهوم حوزهٔ مقصد را غنی‌تر کند. نگاشت «دوقطبی‌سازی، دروغ است» در دو مرحله قابل تبیین است. ذهن با استفاده از ویژگی‌ها و روابط حوزهٔ مبدأ دروغ، قواعد استدلالی مشابه را روی حوزهٔ انتزاعی مقصد اعمال می‌کند. دروغ به‌خودی‌خود یک مفهوم انتزاعی است. یکی از استعاره‌های پایه‌ای که ذهن برای درک دروغ به کار می‌گیرد، انتقال تجربهٔ محسوس پوشاندن چیزی با پرده و مانند آن، به‌دروغ است. به این ترتیب، دروغ به عنوان نگاشتی که پرده‌ای روی حقیقت می‌کشد، قابل درک است. وقتی چیزی پنهان شود، درک آن توسط حواس کاهش می‌یابد. ذهن از استنباط‌ها و قواعد این حوزهٔ مبدأ برای تولید استنباط‌های حوزهٔ مقصد دروغ استفاده می‌کند. وقتی حقیقت پنهان شود، درک و شناخت آن کاهش می‌یابد. مجدداً ذهن استنباط‌ها را از حوزهٔ مبدأ به صورت یک الگوی تفکری به حوزهٔ مقصد دوقطبی‌سازی منتقل می‌کند. پنهان‌کردن انگیزه امکان شناخت آن را کاهش می‌دهد. وقتی انگیزه شناخته نشود، دوقطبی‌سازی، روابط میان افراد را تضعیف می‌کند.

در آیهٔ «لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا»، عبدالله بن أبی در جریان جنگ احد تلاش می‌کند تا با تغییر ذهنیت خوانش‌گران، با استفاده از استدلال شرطی و نظریه‌های کاذب، مانند اینکه «اگر در داخل شهر جنگ می‌کردید، کشته نمی‌شدید»، گروهی از مجاهدان را به سمت نگرش جدید خود که «اگر از ما اطاعت می‌کردید، کشته نمی‌شدید» سوق دهد. وی با القای این مفهوم که وضعیت موجود قابل تغییر و اجتناب‌پذیر است، مخاطب خود را تحقیر می‌کند و در عین حال، موقعیت خویش را بالا می‌برد. او از طریق ایجاد دوگانه‌سازی «ما در مقابل شما»، افزون بر ساخت هویت جمعی برای گروه خود، با ایجاد تنش در ذهن مسلمانان، مرزهای اجتماعی را تقویت و برجسته می‌کند. این تفکیک می‌تواند به عنوان نوعی برتری‌جویی تلقی شود که خود را به عنوان گروهی «نجات‌یافته» معرفی می‌کند که انتخاب‌های بهتری داشته‌اند.

– **دوقطبی‌سازی، سلطه یا تسلط است:** عبدالله بن أبی با استفاده از رفتار و زبان خود به صورت محاسبه‌شده تلاش می‌کرد تا مسیر جنگ را به گونه‌ای مدیریت کند که در نهایت بتواند افکار عمومی را به سمت سیاست‌های خودمحورش به عنوان یک رهبر اجتماعی هدایت کند و از این طریق، اهداف تفرقه‌افکنانهٔ خود را پیش ببرد. او با هدف القای مقبولیت و مشروعیت خود و پذیرش اجتماعی تصمیم‌گیری‌هایش، با کنترل و جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی، از مکانیسم دوقطبی‌سازی به عنوان ابزاری کارآمد برای ایجاد شکاف در میان مسلمانان و تغییر جهت تصمیم‌های جمعی، با هدف تقویت سلطهٔ فردی و اجتماعی خود، استفاده می‌کند. وی با نفوذ روانی در افراد و ایجاد احساس امنیت کاذب با گفتن عبارت‌هایی مانند اینکه «اگر شما هم مثل ما از جنگ منصرف می‌شدید، کشته نمی‌شدید»، در تلاش است تا مسلمانان سست ایمان را متقاعد به درست‌بودن تصمیم خود کند. گویا عبدالله با ساخت روایت جایگزین و با استفاده از استدلال‌های فرضی می‌خواهد واقعیت اصلی «عامل شکست بودن خودش» را تحریف کند تا با ساخت روایتی نادرست و مقصر جلوه دادن دیگران، در مقصرشناختن عاملان اجتماعی شکست فرافکنی ایجاد کند. وی از راهبرد کنترل روایت بهره می‌برد و تلاش می‌کند تا با بازسازی واقعیت، به عنوان راوی اصلی رویدادها، بر نحوهٔ

درک و تفکر دیگران نسبت به جنگ و پیامدهای آن تأثیر بگذارد. همچنین، با اعمال فشار اجتماعی بر افرادی که تصمیمی متفاوت گرفته‌اند، می‌کوشد تا آنها را متقاعد کند که به دیدگاه‌های او متمایل شوند.

استعاره‌های مفهومی دوقطبی‌سازی عبدالله بن أبی میان مسلمانان و یهودیان در ماجرای بنی نضیر نیز بروز و ظهور می‌یابند که قرآن کریم در سورهٔ حشر به این ماجرا اشاره کرده است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (حشر/۱۱). در صدر اسلام، یهودیان بنی نضیر به خاطر نقض پیمانی که با مسلمانان بسته بودند محکوم به جلای وطن شدند. سبب نقض عهدشان این بود که «منافقان به آنها وعدهٔ یاری داده بودند، ولی به وعدهٔ خود وقعی ننهادند» (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج۱۹، ص۳٤۸). در مدینه سه طایفه از یهودیان به نام‌های بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع زندگی می‌کردند. آنها با پیامبر (ص) پیمان صلح بسته بودند. اما پس از مدتی عهد خود را شکستند. سبب عهدشکنی یهودیان آن بود که یک نفر از افراد قبیلهٔ بنی نضیر دو نفر از مسلمانان را ترور کرد. قرار بر آن شد تا به صاحبان خون دیه پرداخت شود. وقتی پیامبر (ص) برای دریافت خون‌بهای آن دو به میان قبیلهٔ بنی نضیر رفت، یهودیان نقشهٔ قتل پیامبر و یارانش را در سر پروراندند. در همین حال، جبرائیل بر پیامبر نازل شد و او را از ماجرا مطلع کرد. از این رو، حضرت به مدینه بازگشت. سپس، به یکی از یاران خود فرمود: «به قبیلهٔ بنی نضیر برو و به آنها بگو که یا از سرزمین ما بیرون روند یا آمادهٔ جنگ شوند». در همین حال، عبداللّه بن أبی شخصی را نزد یهودیان فرستاد تا به آنها بگوید از مدینه بیرون نروند و با پیامبر بجنگند. وی به یهودیان وعدهٔ یاری داد. پیامبر به حضرت امیرالمؤمنین امر فرمود تا بیرق جنگ را بردارد و قلعهٔ یهودیان را محاصره کند. در نهایت، عبداللّه بن أبی از یاری یهودیان سر باز زد و به این ترتیب، ایشان را فریب داد (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج۱۹، صص۳۵۸-۳۵۹). نگاشت «کمک حمایت است» از آیهٔ «لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ» استنباط می‌شود. این مفهوم استعارهٔ اولیه‌ای است که در نگاشت آیه عمل می‌کند. به عبارت دیگر، «یاری‌دادن» قضاوت ذهنی است که از «حمایت فیزیکی» در حوزهٔ حسی-حرکتی و تجربهٔ اولیهٔ مشاهدهٔ اینکه برخی از افراد یا پدیده‌ها به منظور ادامهٔ کارکرد خود «نیازمند حمایت هستند»، ناشی می‌شود.

– **دوقطبی‌سازی، وعدهٔ دروغ است:** در جریان نبرد بنی نضیر، عبداللّه بن أبی با زبان دوگانهٔ فریب و نیرنگ و با ابزارهای تأکید کلامی و قسم‌های پیاپی، اعتماد افراد را جلب می‌کند و به دشمنان یک جریان سیاسی وعده‌های توخالی می‌دهد تا آنها را به انجام اقداماتی خاص ترغیب کند. استفاده از ابزار زبان برای اعمال فشار روانی مخاطب، بازی با احساسات آنها و تغییر محاسبات، نوعی سلطه‌طلبی ذهنی است. عبدالله با ارائهٔ نقشهٔ کاذب و القای حق مقابله با سیاست حاکم و قراردادن یهودیان در حالت تهاجمی، کسانی را که در ابتدا تمایلی به جنگیدن نداشتند، به سمت یک مسیر ذهنی غلط هدایت می‌کند. در نهایت، نیز با تغییر نقش و هویت خود از حامی به دشمن، آنها را به هنگام محاصره، تنها می‌گذارد. به این ترتیب، باعث انحراف نقشهٔ اجتماعی یهودیان و ایجاد سردرگمی و سرخوردگی در ذهن آنها می‌شود تا از تصمیم خود منصرف شوند.

۵- نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، به دست آمد که:

– عبدالله بن أبی، پس از هجرت پیامبر اکرم (ص) از مکه به مدینه و در جریان شکل‌گیری حکومت نوپای اسلامی، کوشید تا با تظاهر به دین اسلام، در عین حفظ موقعیت سیاسی و اجتماعی خود، از اندیشه‌های دوقطبی‌سازی در برابر پیامبر استفاده کند. اندیشهٔ استعاری او که دوقطبی‌سازی را بر اساس اصطلاحات مربوط به جنگ با

نگاشت عام «دوقطبی‌سازی جنگ است» مفهوم‌سازی کرده است، باعث می‌شود تا از ابزارهای زبانی مختلفی همچون تهدید، ارعاب، اعمال زور، توهین، تحقیر، به چالش کشیدن قدرت، طفره‌رفتن، توافق‌کردن، استدلال‌کردن و غیره، برای دست‌یابی به دوقطبی‌سازی جریان نفاق بهره بگیرد.

– جریان نفاق پراکنده‌کردن را به عنوان راهی برای اندیشیدن دربارهٔ دوقطبی‌سازی با نگاشت «دوقطبی‌سازی پراکنده‌کردن است» سامان‌دهی کرد. افزون بر آن، با توجه به نگاشت «دوقطبی‌سازی پول است»، که قابل تجزیه به استعارهٔ اولیهٔ «پول منبع مادی است»، دربارهٔ مفهوم دوقطبی‌سازی استدلال می‌شود؛ به این معنا که دوقطبی‌سازی در قالب حوزهٔ مبدأ پول تفسیر می‌شود و این حوزهٔ استعاری مبدأ، پول را به عنوان یکی از ابزارهای قدرت با نگاشت «پول قدرت می‌آورد»، برجسته می‌کند. در نگاشت «دوقطبی‌سازی تحریم اقتصادی است»، هم می‌توان بین عدم انفاق و تحریم اقتصادی هم‌بستگی برقرار کرد.

– از فرازهای مختلف سورهٔ منافقون، نگاشت‌هایی متفاوت همچون «دوقطبی‌سازی قدرت است»، «دوقطبی‌سازی تهدید است»، «دوقطبی‌سازی ارعاب است»، «دوقطبی‌سازی توهین است»، «دوقطبی‌سازی تحقیر است» و «دوقطبی‌سازی به چالش کشیدن قدرت است»، قابل دریافت هستند که هر کدام جنبه‌هایی گوناگون از مفهوم دوقطبی‌سازی را برجسته‌تر می‌کنند.

– عبداللّه بن أبی طبق آیات سورهٔ آل عمران، از استنباط‌های مربوط به حوزهٔ مبدأ دروغ (پنهان‌کردن حقیقت یا توانمندی)، برای استنباط‌های مربوط به حوزهٔ مقصد دوقطبی‌سازی (پنهان‌کردن انگیزه‌ها) استفاده می‌کند و از این جریان، نگاشت «دوقطبی‌سازی دروغ است» شکل می‌گیرد.

– همچنین، در فحوای آیات سورهٔ آل عمران، نگاشت‌هایی مختلف مانند «کنترل بالاست»، «تسلط یا قدرت داشتن بالاست» و «موقعیت اجتماعی خوب بالاست»، موجود هستند. اینها استعاره‌های اولیه‌ای هستند که در نگاشت آیهٔ «دوقطبی‌سازی سلطه یا تسلط است» عمل می‌کنند. در جریان جنگ احد، عبدالله بن أبی با استفاده از استدلال شرطی و نظریه‌های کاذب «اگر داخل شهر جنگ می‌کردید، کشته نمی‌شدید»، گروهی از یهودیان را به سمت نگرش جدید «اگر از ما اطاعت می‌کردید، کشته نمی‌شدید»، با هدف تقویت سلطهٔ خود سوق می‌دهد.

– در سورهٔ حشر، استعارهٔ اولیهٔ «کمک حمایت است»، در نگاشت آیهٔ «دوقطبی‌سازی وعدهٔ (حمایت) دروغ است» عمل می‌کند. عبداللّه بن أبی در ماجرای یهودیان بنی نضیر، با فریب‌دادن یهودیان و جلب اعتماد آنها، به دشمنان یک جریان سیاسی وعده‌هایی پوچ می‌دهد، ولی در نهایت، با تغییر نقش و هویت اجتماعی خود از حامی به دشمن، آنها را به هنگام محاصره، تنها می‌گذارد.

منابع

قرآن کریم.

ابن سیده، علی بن اسماعیل. (١٤٢١ق). *المحکم و المحیط الأعظم* (ج. ٦، چاپ اول). بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله. (١٤١٢ق). *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب* (ج. ٣، به کوشش علی محمد البجاوی). بیروت: دار الجیل.

ابن فارس، احمد. (١٤٠٤ق). *معجم مقاییس اللغه* (ج. ٥، چاپ اول). قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن هشام. (١٣٨٣ق). *السیرة النبویة* (ج. ٢، به کوشش محمد محیی الدین عبد الحمید). قاهره: مکتبة محمد علی صبیح وأولاده.

اسودی، علی، و مدیری، سمیه. (١٤٠٠). بررسی طرحواره‌های تصویری قرآن کریم بر اساس نظریهٔ جانسون؛ مطالعهٔ موردی سورهٔ صافات. *پژوهش‌های ادبی-قرآنی*، ۹، ۳۰-٥٦.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23452234.1401.9.3.2.2

افراشی، آزیتا. (١٣٩٧). *استعاره و شناخت*. تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

امامی، محمدجعفر، و مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۵). *شأن نزول آیات قرآن*. قم: مدرسهٔ الإمام علی بن أبی طالب.

اونز، ویویان، و گرین، ملانی. (۱۳۹۸). *زبان‌شناسی شناختی* (جهانشاه میرزا بیگی، مترجم). تهران: آگاه.

بنی‌عصار، امیر. (۱۳۹۷). نقش استعارهٔ مفهومی در فهم آیات با تطبیق استعارهٔ «زندگی تجارت است». *ذهن*، *۱۹*، ۱۳۹-۱۵۸.

https://zehn.iict.ac.ir/article_31268.html

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامهٔ دهخدا* (چاپ دوم). تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

راسخ مهند، محمد. (۱۳۹۳). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم* (چاپ چهارم). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱٤۱۲ق). *مفردات ألفاظ القرآن* (چاپ اول). بیروت: دار الشامیه.

صاحب، اسماعیل بن عباد. (۱٤۱٤ق). *المحیط فی اللغة* (ج. ۵، چاپ اول). بیروت: عالم الکتب.

طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۷۸). *المیزان* (ج. ٤، ۱۹، چاپ یازدهم، محمد باقر موسوی، مترجم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱٤۰۸ق). *مجمع‌البیان* (ج. ٤، چاپ دوم). بیروت: دار المعرفه.

طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵٦). *ترجمهٔ تفسیر طبری* (ج. ۲، به کوشش حبیب یغمایی). تهران: توس.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱٤۰۹ق). *کتاب العین* (ج. ۵، ۷، چاپ دوم). قم: نشر هجرت.

قائمی، مرتضی، و ذوالفقاری، اختر. (۱۳۹۵). بررسی استعاره‌های شناختی در حوزهٔ زندگی دنیوی و اخروی در زبان قرآن «استعارهٔ عام مقصود مقصد است». *پژوهش‌های زبانشناختی قرآن*، *۵*، ۱-۲۰.

https://doi.org/10.22108/nrgs.2016.20528

قائمی، مرتضی، و یوسفی، پروین. (۱٤۰۲). کارکرد لو شرطیه در فضاسازی‌های قرآنی بر اساس نظریهٔ آمیختگی مفهومی. *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، *۱۳*، ۲۲۷-۲٤٦.

https://doi.org/10.22084/rjhll.2023.25553.2200

قائمی‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۰). *معناشناسی شناختی قرآن*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

قائمی‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۷). *استعاره‌های مفهومی و فضاهای قرآن* (چاپ چهارم). تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

کرد زعفرانلو، عالیه، و ابراهیم‌پور، فائقه. (۱۳۹۸). بررسی طرحواره‌های تصویری جانسون در آیات توصیف‌کنندهٔ دوزخ و بهشت در چارچوب معناشناختی شناختی. *ذهن*، *۲۰*، ۱۱۹-۱۵۲.

https://zehn.iict.ac.ir/article_37564.html

کوچش، زولتان. (۱۳۹۵). *استعاره مقدمه‌ای کاربردی* (جهانشاه میرزا بیگی، مترجم). تهران: آگاه.

لاینز، جان. (۱۳۸۳). *مقدمه‌ای بر معنی‌شناسی زبان‌شناختی* (حسین واله، مترجم). تهران: گام نو.

لیکاف، جورج، و جانسون، مارک. (۱۳۹۳). *فلسفهٔ جسمانی: ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشهٔ غرب* (جهانشاه میرزا بیگی، مترجم). تهران: آگاه.

لیکاف، جورج، و جانسون، مارک. (۱۳۹٦). *استعاره-هایی که باور داریم* (چاپ دوم، راحله گندمکار، مترجم). تهران: نشر علمی.

لیکاف، جورج، و وهلینگ، الیزابت (۱٤۰۲). *مغز سیاسی، استعاره‌ها در گفتمان‌های سیاسی* (چاپ اول، محسن توکلیان، مترجم). تهران: لوگوس.

ملاابراهیمی، عزت، و حق‌دوست، آیت. (۱٤۰۳). مفهوم‌سازی کلان‌استعارهٔ «استدلال به مثابهٔ جنگ» در فرهنگ قرآن کریم بر اساس نظریهٔ استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون. *قرآن، فرهنگ و تمدن*، *٦*، ۱-۲۲.

https://doi.org/10.22034/jksl.2024.449407.1333

References

The Holy Qur'an.

Afrashi, A. (2018). *Metaphor and cognition*. Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]

Aswadi, A., & Modiri, S. (2022). A study of the

Kovecses, Z. (2016). *Metaphor: A practical introduction* (J. Mirza Beigi, Trans.). Tehran: Agah. [In Persian]

Lakoff, G., & Johnson, M. (2017). *Metaphors we live by* (2nd ed., R. Gandomkar, Trans.). Tehran: Elmi. [In Persian]

Lakoff, G., & Johnson, M. (2014). *Philosophy in the flesh* (J. Mirza Beigi, Trans.). Tehran: Agah. [In Persian]

Lakoff, G., & Turner, M. (1989). *More than cool reason: A field guide to poetic metaphor*. Chicago: University of Chicago Press.

Lakoff, G., & Wehling, E. (2023). *Your Brain's Politics* (1st ed., M. Tavakkolian, Trans.). Tehran: Logos. [In Persian]

Lyons, J. (2004). *Language and linguistics: An introduction* (H. Valeh, Trans.). Tehran: Game No. [In Persian]

Molla Ebrahimi, E., & Haghdoust, A. (2025). Conceptualizing the grand metaphor of "argument as war" in the culture of the Holy Quran based on Lakoff and Johnson's conceptual metaphor theory. *Quran, Culture and Civilization, 6*, 1–22. https://doi.org/10.22034/jksl.2024.449407.1333 [In Persian]

Qaeminia, A. (2011). *The cognitive semantics of the Quran*. Tehran: Research Institute for Islamic Culture and Thought. [In Persian]

Qaeminia, A. (2018). *Conceptual metaphors and the spaces of the Quran* (4th ed.). Tehran: Research Institute for Islamic Culture and Thought. [In Persian]

Raghib Al-Isfahani, H. b. M. (1991). *Mufradat Alfaz Al-Quran* (1st ed.). Beirut: Dar Al-Shamiya. [In Arabic]

Rasekh Mahand, M. (2014). *An introduction to cognitive linguistics: Theories and concepts* (4th ed.). Tehran: SAMT. [In Persian]

Sahib, E. b. A. (1993). *Al-Muhit Fi Al-Lughah* (Vol. 5, 1st ed.). Beirut: Alam Al-Kutub. [In Arabic]

Tabari, M. b. J. (1977). *Tarjumaye tafsire Tabari* (Vol. 2, Yaghmaei, Ed.). Tehran: Tus. [In Arabic]

Tabarsi, F. b. H. (1988). *Majma' Al-Bayan Fi Tafsir Al-Quran* (Vol. 4, 2nd ed.). Beirut: Dar Al-Ma'refa. [In Arabic]

Tabataba'I, M. H. (1999). *Al-Mizan Fi Tafsir Al-Quran* (Vols. 4 & 19, 11th ed., M. Bagher Musavi, Trans.). Qom: Daftar Nashr Islami. [In Persian]

Ungerer, H. J., & Schmid, F. (1996). *An introduction to cognitive linguistics*. London: Langman.

image schemas of the Holy Qur'an based on Johnson's theory: The case of Surah As-Saffat. *Literary- Quranic Researches, 9*, 30–56. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23452234.1401.9.3.2.2 [In Persian]

Bani Asar, A. (2018). The role of conceptual metaphor in understanding Quranic verses: A case study of the "life is a business" metaphor. *Zehn, 19*, 139–158. https://zehn.iict.ac.ir/article_31268.html [In Persian]

Dehkhoda, A. A. (1998). *Loghatnameye Dehkhoda* (2nd ed.). Tehran: Tehran University Press. [In Persian]

Emami, M. J., & Makarem Shirazi, N. (2006). *Shane nuzule ayate Quran*. Qom: Madrasat al-Imam Ali ibn Abi Talib. [In Persian]

Evans, V., & Green, M. (2019). *Cognitive linguistics* (J. Mirza Beigi, Trans.). Tehran: Agah. [In Persian]

Farahidi, Kh. b. A. (1989). *Kitab Al-'Ayn* (Vols. 5 & 7, 2nd ed.). Qom: Nashr Hijrat. [In Arabic]

Ghaemi, M., & Yousefi, P. (2023). The function of Lo Shartiyeh in Quranic spatial constructions based on the theory of conceptual blending Fusion. *Comparative Linguistic Research, 13*, 227–246. https://doi.org/10.22084/rjhll.2023.25553.2200 [In Persian]

Ghaemi, M., & Zolfaghari, A. (2016). Study of the cognitive metaphors referring to worldly and heavenly lives in the Quran. *Linguistic Research in The Holy Quran, 5*, 1–20. https://doi.org/10.22108/nrgs.2016.20528 [In Persian]

Ibn Abd al-Barr, Y. b. A. (1992). *Al-Istiab fi marifat al-ashab* (Vol. 3, A. M. al-Bajawi, Ed.). Beirut: Dar al-Jil. [In Arabic]

Ibn Faris, A. b. F. (1984). *Mu'jam Maqayis Al-lugha* (Vol. 5, 1st ed.). Qom: Maktab Al-A'lam Al-Islami. [In Arabic]

Ibn Hisham, A. b. H. (1963). *Al-Sirah al-nabawiyyah* (Vol. 2, M. M. D. Abd al-Hamid, Ed.). Cairo: Maktabat Muhammad Ali Subayh & Awladih. [In Arabic]

Ibn Saydeh, A. b. S. (2000). *Al-Muhkam and Al-Muhait Al-Azm* (Vol. 6, 1st ed.). Beirut: Dar Al-Kotob Al-Elmiya. [In Arabic]

Kord Zaafaranlou, A., & Ebrahimpour, F. (2019). Johnson's image schemas in the verses describing Hell and Paradise within the framework of cognitive semantics. *Zehn, 20*, 119–152. https://zehn.iict.ac.ir/article_37564.html [In Persian]